

An Evaluation of the Examination of Authoritarianism from the Theories of Political Fiqh during the Islamic Revolution of Iran

Mahdi Omid¹

Seyyed Mohammad Hadi Moghadasi²

Received: 06/11/2020

Accepted: 15/12/2020



Abstract

The evaluation of the reaction of jurists in the constitutional period (of Iran) and the confrontation of jurists in the period of the Islamic Revolution with the political issue has led some authors to the conclusion that in the period of the Islamic Revolution, Fiqh theorizing is mainly based on authoritarianism. In this paper, the validity of this claim about three jurists of the Islamic Revolution period, Ayatollah Mohammad Momen Qomi, Ayatollah Mohammad Taqi Mesbah Yazdi and Ayatollah Seyyed Kazem Haeri, is examined via using the method of description and analysis. Based on the examination of authoritarianism, the point of view of the three jurists, due to having the foundation of "ultimateism" and the components of "allegiance", "no need for consultation" and "broad powers of the government" in illustrating a political jurisprudential theory, are among the thoughts justifying authoritarianism. The non-compliance of the fundamentals and components of authoritarianism with the viewpoint of the three jurists mentioned above is the achievement of this study.

Keywords

Authoritarianism, political Fiqh, Mohammad Momen Qomi, Mohammad Taqi Mesbah Yazdi, Seyyed Kazem Haeri.

1. Associate professor, Imam Khomeini Research and Educational Institute. omidimah@gmail.com

2. PhD student of political sciences, Imam Khomeini Educational and Research Institute, Qom, Iran
([corresponding author](mailto:corresponding_author.smohamadhm11@gmail.com)). smohamadhm11@gmail.com.

* Omid, M., & Moghadasi, S. M. H. (1400 AP). An Evaluation of the Examination of Authoritarianism from the Theories of Political Fiqh during the Islamic Revolution of Iran. *Journal of Jurisprudence and Politics*, 2(3), pp. 167-194. DOI:10.22081/ijp.2020.73576

دراسة حول الإقتدارية من نظريات الفقه السياسي إبان الثورة الإسلامية

السيد محمدهادي مقدسي^٢

مهدي أميدي^١

تاريخ القبول: ٢٠٢٠/١٢/١٥

تاريخ الإستلام: ٢٠٢٠/١١/٠٦

الملخص

أدى فحص مواجهة الفقهاء في الفترة الدستورية ومواجهة الفقهاء في فترة الثورة الإسلامية مع قضية الأمر السياسي إلى استنتاج بعض المؤلفين أنه في فترة الثورة الإسلامية، كان التنظير الفقهي قائماً بشكل أساسي على الإقتدارية. في هذا المقال: يتم البحث والدراسة في صحة هذا الادعاء حول ثلاثة فقهاء من فترة الثورة الإسلامية، آية الله محمد مؤمن القمي، وآية الله محمد تقي مصباح اليزدي، وآية الله سيد كاظم الحائري، باستخدام منهج الوصف والتحليل. بناءً على قراءة الإقتدارية، فإن الفقهاء الثلاثة المذكورين، لوجهة نظرهم الإيجابية نحو مبدأ "الغائية" ومكونات مثل "لغوياً الولاء"، و "عدم الحاجة إلى الشورى"، و "السلطات الواسعة للحكومة"، في عرض النظرية السياسية الفقهية، فهم من بين المفكرين الذين يبررون الإقتدارية. نتيجة هذه الدراسة الجديدة عدم تطبيق مبادئ ومكونات الإقتدارية على آراء الفقهاء الثلاثة.

الكلمات المفتاحية

الإقتدارية، الفقه السياسي، محمد مؤمن القمي، محمد تقي مصباح اليزدي، سيد كاظم الحائري.

١. أستاذ مشارك في مؤسسة الإمام الخميني للتعليم والبحث العلمي، قم، إيران. omidimah@gmail.com

٢. طالب دكتوراه في العلوم السياسية، مؤسسة الإمام الخميني للتعليم والبحث العلمي، قم، إيران (الكاتب المسؤول). smohamadhm11@gmail.com

* أميدي، مهدي، مقدسي، السيد محمدهادي. (٢٠٢١ م). دراسة حول الإقتدارية من نظريات الفقه السياسي إبان الثورة الإسلامية. مجلة متخصصة نصف سنوية الفقه والسياسة، ٢ (٣)، صص ١٦٧-١٩٤.

ارزیابی خوانش اقتدارگرایی از نظریه‌های فقه سیاسی در دوره انقلاب اسلامی

مهدی امیدی^۱ سید محمدهادی مقدسی^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۸/۱۶ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۹/۲۵



چکیده

سنجش واکنش فقیهان در دوره مشروطه و مواجهه فقیهان در دوره انقلاب اسلامی با امر سیاسی، برخی نویسندگان را به این نتیجه‌گیری رسانده است که در دوره انقلاب اسلامی، نظریه‌پردازی فقهی عمدتاً از ایستاری اقتدارگرایانه برخوردار است. در این مقاله صحت این مدعا درباره سه فقیه دوره انقلاب اسلامی، آیت‌الله محمد مؤمن قمی، آیت‌الله محمدتقی مصباح یزدی و آیت‌الله سیدکاظم حائری با استفاده از روش توصیف و تحلیل بررسی می‌شود. براساس خوانش اقتدارگرایی، دیدگاه سه فقیه مزبور به دلیل برخورداری از بنیاد «غایت‌گرایی» و مؤلفه‌های «لغویت بیعت»، «بی‌نیازی از مشاورت» و «اختیارات گسترده حکومت» در ترسیم یک نظریه فقهی سیاسی، در زمره اندیشه‌های توجیه‌کننده اقتدارگرایی جای دارند. عدم انطباق مبانی و مؤلفه‌های اقتدارگرایی بر دیدگاه سه فقیه مزبور، دستاورد این پژوهش است.

کلیدواژه‌ها

اقتدارگرایی، فقه سیاسی، محمد مؤمن قمی، محمدتقی مصباح یزدی، سیدکاظم حائری.

۱. دانشیار موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، قم، ایران. omidimah@gmail.com

۲. دانشجوی دکتری علوم سیاسی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، قم، ایران (نویسنده مسئول).

smohamadhm11@gmail.com

* امیدی، مهدی؛ مقدسی، سیدمحمدهادی. (۱۴۰۰). ارزیابی خوانش اقتدارگرایی از نظر فقه سیاسی در دوره انقلاب اسلامی.

DOI:10.22081/ijp.2020.73576

دوفصلنامه علمی - تخصصی فقه و سیاست، ۲(۳)، صص ۱۶۷-۱۹۴.

تجربه مشروطه در سالیان دور و انقلاب اسلامی در سالیان اخیر، محمل مناسبی برای ابراز نظر محققان و سنجش تفاوت‌ها و شباهت‌های مواجیه نظری و عملی فقیهان با هر دو واقعه مزبور شده است. از مهم‌ترین مباحث در این زمینه، یافتن نسبت رویکردهای فقیهان در واکنش به مشروطه و انقلاب اسلامی با مسئله اقتدارگرایی است. یکی از نویسندگان معتقد است نظریه‌پردازی فقهی در ایران معاصر از مشروطه تا انقلاب اسلامی، به‌نوعی گذار از دموکراسی به اقتدارگرایی بوده است و هرچه به انقلاب اسلامی نزدیک‌تر می‌شویم، کفه اقتدارگرایی سنگین‌تر می‌شود (فیرحی، ۱۳۹۴، ج ۲، صص ۲۴۵-۲۴۶). صاحب‌خوانش اقتدارگرایی، دیدگاه خودش را به سه فقیه و اندیشمند دوره انقلاب اسلامی نسبت می‌دهد: آیت‌الله محمد مؤمن قمی (۱۳۱۶-۱۳۹۷ ش)، آیت‌الله محمدتقی مصباح یزدی (۱۳۱۳-۱۳۹۹ ش) و آیت‌الله سید کاظم حائری (متولد ۱۳۱۷ ش). او سپس به‌طور مفصل دیدگاه آیت‌الله مؤمن را بررسی می‌کند و ابعاد اقتدارگرایی را در آرای فقهی ایشان تبیین می‌نماید و به دلیل مشابهت میان دیدگاه‌های سه فقیه گفته‌شده، از بررسی آرای دو فقیه دیگر خودداری می‌کند (فیرحی، ۱۳۹۴، ج ۲، ص ۴۷۷).

نقطه‌کانونی در خوانش اقتدارگرایی، طرح این مدعا است که دسته‌ای از اندیشمندان و فقیهان شیعه، تنها به برخی از نصوص دینی تمسک می‌کنند و طیف وسیعی از نصوص دینی را نادیده می‌گیرند؛ برای مثال عناصری از نصوص دینی مانند شوری، نظارت و مسئولیت‌های سیاسی مسلمانان، به نفع مفاهیم اقتدارگرایی نظیر سلطنت و ولایت‌عهدی به حاشیه رانده می‌شوند (فیرحی، ۱۳۷۸، صص ۱۱-۱۸).

در این مقاله صحت خوانش اقتدارگرایی از نظریه‌های فقهی سیاسی تولیدشده در دوران انقلاب اسلامی با محوریت بررسی آرای آیت‌الله مؤمن قمی، مصباح یزدی و حائری ارزیابی می‌شود. خوانش اقتدارگرایی را به دو صورت می‌توان ارزیابی کرد: تطبیقی و سلولی. در روش اول، دیدگاه‌های اندیشمندان دوره انقلاب اسلامی با اندیشمندان دوره مشروطه بررسی می‌گردد. نگارنده معتقد است هیچ تفاوت بنیادین

میان اندیشه‌های سیاسی دو دوره مزبور وجود ندارد و تمایز اندیشمندان این دو دوره صرفاً در کمتر یا بیشتر برجسته کردن بعضی مباحث است، و گرنه پذیرش یا عدم پذیرش از سوی اندیشمندان مشروطه و انقلاب اسلامی در ناحیه مبانی و مؤلفه‌های نظام سیاسی صورت نگرفته است. در روش دوم، دیدگاه هر کدام از اندیشمندان دوره انقلاب اسلامی به صورت جداگانه و از لحاظ انطباق مبانی و مؤلفه‌های اقتدارگرایی بر اندیشه آنان بررسی می‌شود. نگارنده بر این باور است در خوانش اقتدارگرایی از بعضی ابعاد و اجزای دیدگاه‌های اندیشمندان دوره انقلاب اسلامی غفلت شده است و از این رو نتیجه‌گیری نهایی در این خوانش نیز با چالش‌های اساسی روبه‌رو است. در این مقاله روش دوم برگزیده می‌شود و مبانی و مؤلفه‌های اقتدارگرایی براساس خوانش اقتدارگرایی را که در آثار برخی صاحب‌نظران صورت‌بندی شده است، در مورد اندیشه سیاسی سه فقیه مزبور ارزیابی می‌کند.

۱. ارزیابی مبانی اقتدارگرایی در نظریه‌های فقهی سیاسی دوره انقلاب اسلامی

۱-۱. غایت‌گرایی

غایت‌گرایی، بنیادی نظری است که افکار و رفتار سیاسی را به اقتدارگرایی سوق می‌دهد. منظور از غایت‌گرایی، ارائه توجیهی از حاکمیت است که مشروعیت آن را بر پایه غایات استوار می‌سازد. هرچند نظریه‌های مشروعیت از تنوع فراوانی برخوردارند، اما از منظر خوانش اقتدارگرایی، آنها در دو دسته قرار می‌گیرند: رویکرد غایت‌گرایی و رویکرد فاعل‌گرایی. بیشتر نظریه‌های یونانی، ایرانی، مسیحی و اسلامی از رویکردی غایت‌گرا به حاکمیت برخوردارند. دلالت غایت‌گرایی بر اقتدارگرایی بدان سبب است که در چنین رویکردی حاکمیت و قدرت سیاسی صرفاً ابزاری برای تحقق غایات تلقی می‌گردند و در نتیجه شکل نظام سیاسی اهمیت ثانوی می‌یابد؛ بنابراین نظریه‌های غایت‌گرا نوعاً تمایلات اقتدارگرایانه دارند یا دست کم نسبت به اقتدارگرایی «بلاشرط» هستند. در نظریه‌های اسلامی که چنین رویکردی دارند، «حفظ شریعت» غایت اساسی محسوب می‌شود و مشروعیت در سایه آن تحلیل می‌گردد. نتیجه اتخاذ چنین

رویکردی، چشم‌پوشی از شیوه دستیابی به قدرت است که زورمداری و تغلب را در زندگی سیاسی مسلمانان موجب می‌گردید. مقایسه رویکرد غایت‌گرایی (مشروعیت غایت‌نگرانه) با فاعل‌گرایی (مشروعیت فاعل‌گرایانه) در شناخت کامل غایت‌گرایی اثربخش است. در رویکرد فاعل‌گرایی، شیوه استقرار قدرت سیاسی و شکل حکومت از اهمیت بنیادین برخوردار است، به‌نحوی که اگر حاکم تمامی غایات دولت را بی‌هیچ کاستی به سرانجام برساند؛ اما شیوه به‌قدرت‌رسیدن او و همچنین شکل حکومت او مشروع نباشد، حاکمیتش باطل و نامشروع است؛ بنابراین در این رویکرد از میان شیوه‌های نصب، انتخاب و غلبه، شیوه انتخاب برگزیده می‌شود و بدین لحاظ، مشروعیت سیاسی بر پایه نوعی قرارداد اجتماعی سامان می‌یابد و صالح‌ترین انسان‌ها نیز اگر از طریق غیر از قرارداد اجتماعی به قدرت برسند، از مشروعیت برخوردار نیست (فیرحی، ۱۳۸۱، صص ۲۱۸-۲۲۴).

در خوانش اقتدار‌گرایی، به اینکه چه واسطه‌ای میان «مشروعیت حاکم از طریق نصب الهی» و «وجوب اطاعت و اداره امور براساس اراده او» اشاره نمی‌شود و ضعف این استدلال هم دقیقاً به حد وسط آن مربوط می‌شود. در واقع در این استدلال بین دو مقام «جعل ولایت» و «اجرای ولایت» یا به عبارت دیگر میان «ولایت» و «تولی» تفکیک نشده است. این همان چیزی است که در اندیشه سیاسی غرب از آن با عنوان «اقتدار حقیقی» و «اقتدار عملی» یاد می‌کنند. اقتدار حقیقی یا دوزور^۱ اقتداری است که مطابق با رویه‌ها و رسوم خاص درک یا استناد می‌شود؛ با قطع نظر از اینکه آیا این اقتدار در مقام عمل کاملاً به رسمیت شناخته می‌شود یا خیر. در مقابل، اقتدار عملی یا دوفاکتو^۲ اقتداری است که در عمل اعمال می‌گردد و در میان یک گروه اجتماعی کارآمد است؛ البته با صرف نظر از اینکه آیا چنین اقتداری به رویه‌ها و رسوم خاص استناد می‌یابد یا خیر (مک‌کالوم، ۱۳۸۳، ص ۲۳۱).

1. Dujour.

2. De Facto.

بدون تفکیک اقتدار حقیقی و عملی از یکدیگر، نمی‌توان به فهم درستی از نظریه‌های فقه سیاسی دوره انقلاب اسلامی دست یافت. بسیط‌پنداشتن اقتدار سبب شده است تا تحلیل خوبی از دیدگاه‌های فقه سیاسی این دوره صورت نگیرد؛ چراکه براساس این نظریه‌ها، اگرچه نصب حاکم بر خداوند واجب است، تحقق و فعلیت حکومت به اراده و تصمیم مردم وابسته است. این موضعی است که حتی از سوی متکلمان اولیه شیعه نظیر نصیرالدین طوسی نیز طرح شده است. نصیرالدین طوسی میان دو مقوله «نصب» و «تمکین» در مورد امام تفاوت می‌گذارد. نصب فعلی است که براساس مصالح ویژه از سوی خدا صورت می‌گیرد و تمکین فعلی است که توسط مردم به صورت کاملاً اختیاری انجام می‌شود، و گرنه هرگونه مدح و ذم نسبت به آن ناروا خواهد بود (طوسی، ۱۳۳۵، ص ۱۶).

از مجموع کلام آیت‌الله مؤمن فهمیده می‌شود اقتدار سیاسی بر پایه نصب الهی و رضایت مردم استوار است. در باور ایشان به ضرورت اعطای ولایت از سوی خداوند تردیدی نیست؛ اما آنچه نادرستی خوانش اقتدار گرایی از آرای آیت‌الله مؤمن را فاش می‌گرداند، کثرت تصریح‌های ایشان به اثرگذاری مردم در تکوین اقتدار سیاسی است. دیدگاه ایشان به صورت کامل در بحث بیعت خواهد آمد؛ اما گفتنی است ایشان اثبات ولایت ولی امر را به دو طریق مستند می‌گرداند: استناد به آیات و روایات و همچنین استناد به اعتقاد عامه مردم. در دید ایشان، استناد به اعتقاد عامه مردم برای اثبات ولایت در تجربه تاریخی از سوی ولی امر و در ماجرای خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام صورت گرفته است و از این رو استناد به نصوص دینی و باور عموم مردم هر دو صحیح است و استناد به یکی سبب بطلان استناد به دیگری نمی‌شود (مؤمن قمی، ۱۴۲۵ق، ج ۱، صص ۲۲۹ و ۲۵۵)؛ البته این کلام ایشان را نیز بدون توجه به تفکیک اقتدار حقیقی از عملی نمی‌توان فهمید؛ چراکه ایشان از یک سو معتقدند ولایت ولی امر توسط نصوص دینی که بیانگر اراده الهی می‌باشد، اثبات شده است که باید آن را ناظر به اقتدار حقیقی دانست و از سوی دیگر اعتقاد عامه مردم را نیز در اقتدار عملی حاکم اثرگذار قلمداد می‌کند (مؤمن قمی، ۱۴۲۵ق، ج ۱، ص ۲۳۲).

آیت‌الله مصباح یزدی نیز معتقد است حاکم برای اینکه به وظایف حکومت قیام کند، باید از قدرت اجتماعی برخوردار باشد و آن جز با رضایت و همراهی مردم به دست نمی‌آید (مصباح یزدی، ۱۳۸۳، ص ۳۰۵)؛ بنابراین هرچند مردم در مشروعیت (اقتدار حقیقی) حاکم نقشی ندارند، در تحقق (اقتدار عملی) آن نقش کامل یا به تعبیر ایشان «نقش صددرصد» دارند؛ به این معنا که حاکم برای استقرار حکومت نمی‌تواند به زور و جبر روی آورد (مصباح یزدی، ۱۳۸۶، ص ۶۲) و اگر مردم موافق نباشند، حکومت دینی برقرار نمی‌شود. با برگزاری انتخابات و توجه به آرای مردم، آنان خود را در ایجاد حکومت سهم خواهند دانست و در نتیجه در حمایت از حکومتی که به دست خودشان تحقق یافته است، خواهند کوشید (مصباح یزدی، ۱۳۹۷، ص ۳۳۹). تشکیل دولت توسط شایستگان حقیقی برای زمامداری مانند پیامبران الهی، ماندگاری دولت آنان را تضمین نمی‌کند، مگر آنکه مردم خودشان طالب دولت حق باشند (مصباح یزدی، ۱۳۸۸، صص ۸۵-۵۹)؛ بنابراین رضایت مردم نقش اساسی در عینیت حکومت دارد که به دو صورت فرض می‌شود؛ نخست همزمانی رضایت و تأسیس حکومت، دوم تحقق رضایت پس از تأسیس حکومت؛ پس هرچند مردم نقش کامل در وجود خارجی حکومت دارند، اما عوامل دیگری می‌توانند نقش زمینه‌سازی برای پدیداری اختیار آدمی داشته باشند.

بر اساس اهدافی که انسان برای خود تعیین می‌کند، اطاعت از اوامر حکومتی ضرورت می‌یابد. مهم‌ترین خواسته آدمی تأمین امنیت است که هیچ فردی بدون کمک گرفتن از دیگران نمی‌تواند به آن دست یابد؛ از این رو مهم‌ترین کارویژه حکومت جلوگیری از هرج و مرج و تأمین امنیت است و در صورت نبود حکومت و به عبارت دیگر پذیرش اقتدار حاکم، فرد به خواسته‌های خود دست نمی‌یابد و جامعه دچار هرج و مرج می‌شود (مصباح یزدی، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۲۰). آن عنصری که اقتدارگرایی را از حریم رابطه مردم و حاکم برطرف می‌کند، مصالح و منافع خود مردم است که در پرتو چنین رابطه‌ای تأمین می‌شود. «مصلحت خود مردم است که از حاکم اطاعت کنند. اطاعت از حاکم چیزی شبیه اطاعت بیمار از پزشک است. پزشک اگر دستوری می‌دهد به خاطر مصلحت بیمار است. این رابطه متخصص با غیرمتخصص است» (مصباح یزدی، ۱۳۹۶ الف،

جلسه پانزدهم)؛ بنابراین انسان‌ها به دنبال تأمین مصالحشان هستند و اساساً زندگی اجتماعی و تأسیس حکومت بدین مقصود است که مصالح اجتماعی انسان بدون تشکیل حکومت و حاکم صالح تأمین نمی‌شود (مصباح یزدی، ۱۳۹۶ الف، جلسه هفدهم).

آیت‌الله حائری نیز معتقد است هر چند ولایت حاکم باید مستند به اذن الهی باشد، در مرحله تحقق خارجی بر اساس قهر و غلبه پدید نمی‌آید؛ چراکه حاکم باید از شروطی چون فقاقت، عدالت و کفایت برخوردار باشد و لحاظ این شروط در حاکم زمینه نظارت مردم را فراهم می‌آورد. در این صورت مردم می‌توانند بود یا نبود این شرایط را در حاکم، چه در زمان تأسیس حکومت و چه پس از آن، بررسی نمایند و هرگاه مراجعه به آرای عمومی لازم به نظر می‌رسید، حاکم باید از آرای مردم بهره بگیرد (حائری، ۱۳۹۹، ص ۷۷)؛ بنابراین در دیدگاه آیت‌الله حائری، الهی بودن مشروعیت حکومت و الزام حاکم به اجرای شریعت، نه تنها هیچ ملازمه‌ای با عدم نفوذ رأی مردم در هنگام تأسیس حکومت ندارد، بلکه با نظارت مستمر آنان بر اعمال حاکم نیز منافات ندارد.

بنابراین اقتدار سیاسی در نظریه‌های فقه سیاسی دوره انقلاب، بسیط قلمداد نشده است، بلکه مرکب از دو عنصر «اذن الهی» و «رضایت مردم» است که اولی ناظر به حقانیت و صلاحیت زمامدار است و دومی صرفاً به پذیرش مردمی در مرحله تحقق خارجی تعلق دارد. اینکه چرا اقتدار سیاسی را باید مقوله‌ای مرکب دانست، در ادامه بررسی می‌شود. کوتاه آنکه، هیچ کدام از فقیهان مزبور، با تکیه بر اذن الهی، حاکم را از رضایت مردم بی‌نیاز ندانستند.

۲. ارزیابی مؤلفه‌های اقتدارگرایی در نظریه‌های فقهی سیاسی دوره انقلاب اسلامی

۱-۲. لغویت بیعت

مشکل اساسی نظام‌های اقتدارگرا، تهی بودن آنها از آزادی و مشارکت سیاسی است (فیرحی، ۱۳۸۴، ص ۵۲). چنین ادعا شده است که در دیدگاه آیت‌الله مؤمن قمی، مصباح یزدی و حائری، بیعت نه در اصل ولایت و نه در وجوب اطاعت مردم شرط نیست؛ بنابراین اطاعت از حاکم بدون هیچ قید و شرطی بر همه امت واجب است و اداره امور

امت صرفاً براساس اراده و تشخیص اوست (فیرحی، ۱۳۹۴، ج ۲، صص ۴۵۰-۴۵۱). این مؤلفه از آن جهت شکل می‌گیرد که قدرت در حکومت‌های اقتدارگرا به شکل هرمی از بالا به پایین جریان دارد (آرنت، ۱۳۸۸، ص ۱۳۲).

تأمل در نظریه‌های فقه سیاسی سه فقیه مزبور، براساس بسیط‌ندانستن اقتدار سیاسی، نادرستی خوانش اقتدارگرایی را آشکار می‌گرداند. آیت‌الله مؤمن به روایاتی که ظهور در مدخلیت بیعت در ولایت دارند، اشاره می‌کند؛ اما معتقد است این روایات توان پایداری در برابر اطلاق ادله ولایت را ندارند (مؤمن قمی، ۱۴۲۵ق، ج ۱، صص ۲۲۵-۲۲۶). باین حال، با تفکیک میان اقتدار حقیقی و اقتدار عملی، بیعت را بر اقتدار عملی حاکم اثربخش می‌داند. در دید او، کارکرد بیعت اعلام آمادگی برای اطاعت از ولی امر است؛ چراکه بدون حضور و یاری‌رساندن مردم، ولی امر از اقتدار عملی برای اجرای تصمیمات خود برخوردار نمی‌شود و در این صورت تأمین اهداف عالی اسلامی و تأمین مصالح امت مسلمان امکان‌پذیر نخواهد بود؛ افزون بر آنکه اختیار مردم را نیز نمی‌توان نادیده گرفت و اطاعت و عصیان آنان بدون برخورداری از اختیار، معقول نیست. ایشان برای تحکیم اثربخشی بیعت بر اقتدار عملی ولی امر به کلامی از امیرالمؤمنین علیه السلام استناد می‌کند که در آن از «حضور حاضر» به عنوان عامل «قیام ولی امر» یاد می‌شود؛ ولی امر عملاً به تنهایی نمی‌تواند اهداف عالی اسلامی را تحقق بخشد، بلکه این امر صرفاً با همراهی مردم عملی می‌گردد؛ البته در همین کلام، امیرالمؤمنین علیه السلام عهد خداوند با علما برای استیفای حقوق ستم‌دیدگان از ستم‌گران را یادآوری می‌کند. در نتیجه ولی امر با تکیه بر فرمان الهی و قدرت برآمده از حضور مردمی می‌تواند ولایتی را که حقیقتاً از آن برخوردار است، در عمل نیز به آن قیام نماید. در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام، «عهد الهی» به منشأ اقتدار حقیقی و «حضور حاضر» به منشأ اقتدار عملی حاکم اشاره دارد (مؤمن قمی، ۱۴۲۵ق، ج ۱، صص ۲۳۳-۲۳۴).

به هر حال کمیت و کیفیت ادله بیعت به گونه‌ای است که آیت‌الله مؤمن درصدد برآمد تا میان مفاد آنها با مفاد ادله ولایت جمع کند. اگر ایشان ادله بیعت را یکسره نادرست می‌پنداشت، پس چرا آن روایات را طرد نکرد و به جمع عرفی روی آورد؟

آیت‌الله مؤمن با تحلیل بیعت‌های پیامبر اسلام ﷺ و امیرالمؤمنین علیه السلام استدلال می‌کند که هرچند این بیعت‌ها برای اثبات اصل ولایت نبوده است، اما به‌عنوان یک «مقدمه عرفی» در اقتدار عملی ولی امر کارآمد بوده‌اند. اقدام ولی امر در این ماجرا به گرفتن بیعت را درحالی که پیش از آن دستور به اطاعت از ولی امر ثابت بوده است، باید حاوی این نکته دانست که ولی امر در برخی موارد بیعت را «مقدمه عرفی» برای اداره امور امت و در واقع برای ادله اطاعت قرار می‌دهد و با تحقق مقدمه (بیعت)، قهرآذی‌المقدمه (اطاعت) نیز حاصل می‌گردد و بالعکس، و بنابراین هیچ منافاتی میان ادله بیعت و ولایت وجود ندارد (مؤمن قمی، ۱۴۲۵ق، ج ۱، صص ۲۴۳-۲۴۴)؛ بنابراین «شکی نیست که بیعت امر لغو و بیهوده‌ای نبوده است»؛ بلکه یک مقدمه عرفی برای اطاعت از حاکم است (مؤمن قمی، ۱۳۸۶، ص ۵۹).

از منظر آیت‌الله مؤمن، عبارت «فَمَنْ نَكَتْ فَإِنَّمَا يَنْكُتْ عَلَى نَفْسِهِ» (فتح: ۱۰) که مربوط به ماجرای بیعت با پیامبر ﷺ است و خسران نقض عهد را فقط متوجه پیمان‌شکنان می‌نماید، و خوب عمل به بیعت را استنباط می‌کند؛ بر این اساس اگر بیعت هیچ اثر شرعی ندارد، نقض آن نیز نباید هیچ اثر شرعی به دنبال داشته باشد که با مفاد آیه منافات دارد؛ بنابراین وجوب وفا به بیعت اثبات می‌گردد (مؤمن قمی، ۱۴۲۵ق، ج ۱، ص ۲۴۶)؛ به عبارت دیگر وجوب وفا به بیعت و حرمت نقض آن، بیانگر آن است که بیعت دارای آثار شرعی است و هرگونه لغویت آن انکار می‌گردد؛ با این حال، طبق مفاد ادله ولایت، اطاعت به فرمان الهی منوط شده است، نه بیعت؛ بنابراین باید ملتزم شد، اقتدار دارای دو مرتبه است؛ مرتبه‌ای که ناظر به مصالح و مفاسد واقعی است که بیعت در آن مدخلیت ندارد (اقتدار حقیقی) و مرتبه دیگری که اعتقاد و باور مردم در آن نقش اساسی دارد (اقتدار عملی). بیعت در مرتبه اقتدار عملی، مقدمه عرفی برای اطاعت است، به نحوی که بدون آن اطاعت تحقق نمی‌یابد و شبیه مقدمیت قطع مسافت برای به‌جا آوردن مناسک حج است؛ افزون بر آنکه وفای به آن یا نقض آن نیز موضوع حکم شرعی «وجوب» و «حرمت» قرار گرفته است.

در دیدگاه آیت‌الله مصباح یزدی، کارکرد بیعت در تأسیس حکومت، احراز

«مقبولیت» حاکم است. با تفکیک میان «مشروعیت» و «مقبولیت»، هرچند مشروعیت حاکم از طریق اذن الهی اثبات می‌شود، اما مقبولیت او صرفاً بر پذیرش مردمی مبتنی است. مشروع بودن حکومت یک شخص، او را بالقوه حاکم می‌گرداند و برای اینکه این امر از قوه به فعل درآید، نیاز به پذیرش مردمی است (مصباح یزدی، ۱۳۹۳، صص ۲۹۹-۳۰۳). اثرگذاری رأی مردم در تأسیس حکومت در دیدگاه آیت‌الله مصباح یزدی، قطعی است؛ با این حال ایشان دو مسئله مرتبط را بررسی می‌کند:

مسئله نخست: چرا رأی مردم در اقتدار حقیقی حاکم اثرگذاری ندارد؟ ایشان معتقد است اقتدار حقیقی ناشی از صلاحیت و شایستگی فردی است که «صاحب اقتدار» شناخته می‌شود و اقتدار عملی همان اقتدار حقیقی است که در عمل تحقق می‌یابد و از سوی مردم پذیرفته می‌شود. آیت‌الله مصباح یزدی تصریح می‌کند کسی که از جانب خداوند اذن برای حکمرانی بر مردم دریافت می‌کند، از شایستگی علمی و عملی برخوردار است (مصباح یزدی، ۱۳۹۳، ص ۲۰۰). علت اینکه مردم در اقتدار حقیقی فاقد هرگونه نقشی هستند، آن است که حق حکومت براساس صلاحیت‌ها و شایستگی‌های فردی به دست می‌آید و همانند سایر حرفه‌ها، افراد دیگر در دستیابی یک فرد به مهارت خاص نقشی ندارند. به همین دلیل است که «خداوند مقام امامت و حق حاکمیت و رهبری جامعه را به پیامبر ﷺ داده بود، چه مردم بپذیرند، چه نپذیرند» (مصباح یزدی، ۱۳۸۳، ص ۱۹۲). کشف و شناسایی فقیه در دوره غیبت امام علیه السلام نیز از همین منظر ارزیابی می‌شود. فقیه با نصب عام از ناحیه خداوند حق حاکمیت می‌یابد و کار افراد جامعه صرفاً شناسایی و پذیرش او به‌عنوان فردی است که از صلاحیت‌های لازم برخوردار است. چنین سازوکاری در مراجعه انسان‌ها به هر متخصص و فرد خُبیره در فنون گوناگون ثابت است؛ چراکه «حَلَق و ایجاد» صلاحیت از عهده مردم برنمی‌آید (مصباح یزدی، ۱۳۸۶، ص ۷۲). این مطلب به‌خوبی از کلام ایشان در تبیین وجه انتخاب خبرگان معلوم می‌گردد:

ما خبرگان را «معین» می‌کنیم، نه اینکه خبره بودن را به آنها «اعطا» کنیم. خبرگان به سبب علم خود، اهل خبره‌اند، نه به دلیل آرای ما. همچنین... خبرگان نیز «حق

ولایت» را به ولی فقیه اعطا نمی‌کنند، بلکه کسی را که برای تصدی مقام ولایت

اصلاح است، «معرفی» می‌کنند (مصباح یزدی، ۱۳۹۷، ص ۳۴۵).

مسئله دوم: چرا رضایت مردم به‌عنوان یگانه منبع اقتدار سیاسی شمرده نشود و اساساً چرا اقتدار را مقوله‌ای مرکب بدانیم؟ به عبارت دیگر چرا اقتدار مقوله‌ای بسیط نباشد و تنها منبع آن نیز آرای مردم نباشد؟ این مسئله اهمیت شایانی در اندیشه‌ورزی سیاسی دارد. در دیدگاه آیت‌الله مصباح یزدی، افزون بر مطلب بالا، مرکب بودن اقتدار، به چالش‌هایی بازگشت دارد که بسیط‌دانستن اقتدار در نظریه‌هایی مانند دموکراسی از آن رنج می‌برد. اگر اجماع و اتفاق مردم به‌عنوان یگانه منبع اقتدار سیاسی محسوب شود، اولاً مشکل اختلاف و پراکندگی نیروها به وجود می‌آید؛ زیرا حصول اتفاق میان مردم حتی در یک امر از امور اجتماعی نزدیک به مُحال است. اگر در یک مورد چنین اتفاقی به دست آید، با توجه به فزونی امور اجتماعی که نیازمند تدبیر و تصمیم‌گیری است، بسیار بی‌ارزش خواهد بود و به هر حال نیاز جامعه را هرگز تأمین نمی‌کند.

با نگاه واقع‌بینانه به واقعیت‌ها به‌خوبی می‌توان دریافت همواره علل و عواملی برای اختلاف دیدگاه‌ها میان آدمیان وجود دارد و بنابراین نمی‌توان اداره جامعه را به اتفاق مردم واگذار کرد که امکان وقوع ندارد؛ چراکه در این صورت امور حکومتی تعطیل می‌گردند. ثانیاً اگر فقط رأی مردم ملاک اقتدار سیاسی باشد، در رخداد تعارض میان رأی مردم و حاکم، باید رأی مردم اولویت یابد؛ چراکه حاکمان در واقع به‌عنوان وکیل مردم از سوی آنان برگزیده شده‌اند؛ درحالی‌که حاکمان در عمل تا پایان دوره نمایندگی در مقام خود باقی می‌مانند و مردم از حق عزل نماینده خود محروم‌اند. اگرچه مردم می‌توانند به حاکمان اعتراض کنند، رهاورد آن چیزی جز بازداشت و حبس نخواهد بود (مصباح یزدی، ۱۳۹۳، صص ۱۹۵، ۲۰۰-۲۰۷). درحالی‌که اگر اقتدار سیاسی به‌صورت مرکب و لایه بنیادین آن مستند به اذن الهی باشد، اولاً حق حکمرانی از سوی یک منبع برتر تأمین می‌شود و اگر حکومت با مخالفت بخش‌هایی از مردم مواجه شود، گرفتار بحران عدم مشروعیت نمی‌گردد (مصباح یزدی، ۱۳۹۷، ص ۳۴۰).

در بینش اسلامی، وجوب اطاعت از ناحیه «مردم» نمی‌آید تا عده‌ای به بهانه

رای ندادن، خود را از اطاعت معاف دارند، بلکه وقتی «خداوند» امری را واجب گرداند، این تکلیف در مورد همگان است و همه، چه کسانی که رأی داده یا نداده باشند، موظف به انجام آن هستند؛ زیرا خدای متعال انسان‌ها را آفریده و به آنان نعمت‌هایی را ارزانی داشته است و از این رو حق دارد تا به انسان‌ها تکلیف کند از انسانی شایسته که او برمی‌گزیند اطاعت کنند (مصباح یزدی، ۱۳۹۱ الف، ج ۲، ص ۴۲). ثانیاً اگر حاکم یکی از شرایط حکمرانی را از دست بدهد، شرعاً از مقام خود ساقط می‌شود، خواه کسی از فقدان شرایط آگاه بشود یا نشود؛ در حالی که اگر اقتدار سیاسی فقط با رأی مردم سنجیده شود و آنان تصمیم بگیرند تا حاکم را عزل کنند، این کار زمانی انجام می‌گیرد که طرفداران حاکم از اکثریت مردم تشکیل نیافته باشند و منافع گروهی خود را بر مصالح جامعه مقدم ندارند که معمولاً چنین نمی‌شود (مصباح یزدی، ۱۳۹۶ ب، ص ۱۲۹).

آیت‌الله حائری، دو احتمال درباره مفاد بیعت مطرح می‌کند و به گونه‌ای استدلال می‌کند که گویا مشروعیت دو پایه را می‌توان از آرای ایشان استنتاج کرد:

- احتمال نخست آنکه بیعت به منزله یک عقد باشد که یک فرد به سبب آن از ولایت برخوردار می‌گردد. این احتمال از منظر ایشان با اشکالاتی مواجه است، از جمله آنکه بسیاری از اختیارات حاکم شرعی مانند اجرای حدود را نمی‌توان به عقد بودن ولایت ارجاع داد و روشن است که چنین اختیاراتی برای حاکم با قطع نظر از بیعت مردم ثابت است. دیگر آنکه کسانی که از روی مخالفت در عقد بیعت شرکت نکنند یا در زمان عقد بیعت (تأسیس حکومت) در دنیا نبوده‌اند یا فاقد شرایط عامه مانند عقل و بلوغ هستند، طبیعتاً الزام تبعیت از فرامین حکومتی بر ذمه آنان ثابت نمی‌شود. آخرین اشکال آنکه جزئیات بیعت به مثابه عقدی که میان مردم و حاکم برقرار می‌شود، در شریعت اسلامی بیان نشده است؛ در حالی که موضوعات کمتر ارزشمند در مقایسه با احکام بیعت مورد اهتمام شارع بوده است (حائری، ۱۳۹۹، صص ۱۷۲-۱۷۳).

- احتمال دوم آن است که بیعت منجر به تولید ولایت برای حاکم نمی‌شود و در مواردی که بیعت با حاکم شرعی صورت می‌گیرد، معنایی جز عهد و پیمان مردم با حاکم برای اطاعت از فرامین حکومتی ندارد. گواه صحت این احتمال، مسبوق بودن

فقره «فلیرضوا به حکما» به عبارت «فانی قد جعلته علیکم حاکما» در مقبوله عمر بن حنظله و مسبوق بودن فقره «فارجعوا فیها الی رواة أحداتینا» به عبارت «فانهم حجتی علیکم» در توقیع شریف است که هرچند بیانگر رضایت و مراجعه اختیاری مردم است، کسی که مردم به او مراجعه می‌کنند از سوی شارع مقدس تعیین شده است؛ بنابراین ادله بیعت از اثبات ولایت عاجزند و فقط در تحقق خارجی ولایت اثرگذارند (حائری، ۱۳۹۹، صص ۱۷۸-۱۸۲).

آنچه مشروعیت دو پایه را در دیدگاه آیت‌الله حائری تقویت می‌کند، آن است که اگرچه از منظر ایشان بیعت به تنهایی نمی‌تواند مشروعیت آفرین باشد، اما اگر به عامل دیگری (نصب) ضمیمه شود که آن عامل مشروعیت آفرین است، بیعت نیز می‌تواند الزام آور باشد؛ به گونه‌ای که تمرد از حاکم موجب اثبات دو عقاب برای متمردين شود. باین حال، تفاوت بیعت و ولایت آن است که کارکرد بیعت، «الزام طاعت» است، و ولایت براساس نصب الهی تحقق می‌یابد، و ثبوت بیعت برای فردی که فاقد ولایت از طریق نصب است، امکان‌پذیر نمی‌باشد. به هر حال، کارویژه بیعت، تقویت و تأکید «الزام طاعت» است (حائری، ۱۴۲۴ق، صص ۲۱۱-۲۱۲).

باین حال به نظر می‌رسد استفاده از واژگان اقتدار حقیقی برای اشاره به ولایت و حقانیت حاکم و اقتدار عملی برای اشاره به تحقق خارجی حکومت بایسته باشد؛ چراکه اعتقاد بر آن است که مشروعیت به معنای شرعی بودن را به‌سختی می‌توان به‌صورت دوپایه تصور کرد. کلام آیت‌الله حائری مبنی بر اینکه بیعت سبب تقویت «الزام طاعت» می‌شود، بر ناتوانی بیعت از ایجاد ولایت دلالت دارد.

۲-۲. بی‌نیازی از مشاورت

اقتدار‌گریزی و مشارکت‌جویی از ویژگی‌های اصلی نظام‌های سیاسی غیراقتدار‌گرا است که با تکیه بر اصولی چون «شوری»، در برابر نظام‌های سیاسی اقتدار‌گرا قرار دارند که فقط بخشی از نصوص دینی را مورد استناد قرار می‌دهند و چهره عمومی آنها توصیه اقتدار است. هواداران اقتدار‌گرایی تمایل دارند تا دیگر نصوص اسلامی را که بر

جنبه‌های فردی و مسئولیت مدنی انسان تأکید دارند، به حاشیه برانند (فیرحی، ۱۳۸۴، ص ۴۹). در خوانش اقتدارگرایی، حاکم نه تنها در قوانین ثابت، حتی در قوانین متغیر نیز به شوری نیازی ندارد و صلاحیت وضع قوانین متغیر صرفاً برای ولی امر ثابت است؛ چراکه تصویب احکام فراگیر اسلامی صرفاً در اختیار فقها یا ولی امر است، نه مجلس شوری (فیرحی، ۱۳۹۴، ج ۲، صص ۴۵۱-۴۵۵).

برای پاسخ به این اشکال، باید دیدگاه آیت‌الله مؤمن درباره مفاد ادله شوری واکاوی شود. یکی از ادله وجوب مشورت، آیه «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» (آل‌عمران، ۱۵۹) است. ایشان براساس دو قرینه «تفریع شوری بر کاربست نرم‌خویی و سازش‌گری پیامبر با مؤمنان» و «تأخر عزم پیامبر پس از مشاورت با مؤمنان»، وجوب شوری را از واژه «شاورْهُمْ» قابل برداشت نمی‌داند؛ اما چون میان این ادله و ادله وجوب اطاعت از ولی امر^۱ منافاتی وجود ندارد، آیت‌الله مؤمن از گفته پیشین استدراک می‌کند و رأی جدید خویش را براساس جمع عرفی میان دو دلیل اطاعت و مشاورت، این‌گونه اعلام می‌کند: «غایة الأمر اشتراط تصمیماتہ المأخوذة بأن تكون بعد المشاورة؛ نهایت امر، مشروط‌بودن تصمیمات او [ولی‌امر] به مشاورت است» (مؤمن قمی، ۱۴۲۵ق، ج ۱، ص ۳۱۹).

مسئله شوری و صلاحیت مردم برای نقش‌آفرینی در وضع قوانین از منظر آیت‌الله مؤمن در ذیل بحث از حق ولی امر در وضع قانون حکومتی مطرح شده است. آیت‌الله مؤمن گستره شوری و وضع تصمیمات الزامی را در دو حوزه «امر الناس» و «امر الله» بررسی می‌کند. در حوزه اول با استناد به آیه «وَأْمُرْهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ» (شوری، ۳۸) مشاورت مردم با یکدیگر در امور مربوط به خودشان را براساس آیه شریفه امری نیک می‌شمارند و طبیعتاً اگر امری را الزامی دانستند، مطابق آن عمل می‌کنند (مؤمن قمی، ۱۴۲۵ق، ج ۱، ص ۳۱۷) و ولی امر نیز قطعاً باید به رأی مردم یا نمایندگان آنان طبق اصل اساسی «وَأْمُرْهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ» (شوری، ۳۸) احترام و ارج قابل شود (بهداروند، ۱۳۹۳، ص ۷۷). افزون بر آن، از منظر آیت‌الله مؤمن، مردم حق دارند در حوزه احکام شرعی نیز به وضع قانون پردازند؛ البته

۱. «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء، ۵۹).

جواز آن مشروط به اذن ولی امر است. بر این اساس، ولی امر «وقتی مصلحت دید که افرادی با صلاحیت انتخاب شوند تا برای اداره کشور ضوابطی وضع کنند، قهراً باید دستور دهد که اشخاصی انتخاب شوند» (مؤمن قمی، ۱۳۷۸، ص ۱۱۹).

ضرورت مشاورت ولی امر از آن رو توجیه می‌گردد که او به تنهایی نمی‌تواند مسائل متنوع در عرصه‌های گوناگون را تدبیر کند و طبیعتاً باید از آرای کارشناسان خُبیره استفاده کند (بهداروند، ۱۳۹۳، صص ۹۳، ۹۷) و در این صورت، در واقع برخی شئون ولی امر به فرد یا افراد دیگری ایکال می‌شود. ایشان در توضیح این امر به نکته‌ای دقیق اشاره می‌کند؛ فردی که شأنی از شئون ولی امر به او واگذار شده است، اگر جامع شرایط تقوا و امانت باشد، مصلحت امت را مبنای عمل خویش قرار دهد، در این صورت تصمیمات او به منزله تصمیمات ولی امر است و متعلق و جوب اطاعت قرار می‌گیرد. عبارت «فَعَزَمَهُ بِمَنْزِلَةِ عِزْمِ وَلى أَمْرِ الْمَسْلَمِينَ وَ يَتَرْتَبُ عَلَيْهِ مَا كَانَ مُتَرْتَباً عَلَيْهِ» (مؤمن قمی، ۱۴۱۵ق، ص ۲۰)، سه نکته را می‌رساند: نخست فرد دیگری غیر از ولی امر حق تصمیم‌گیری در امور مردم را دارد، و چنین حقی از جانب ولی امر به او ایکال شده است؛ دوم جوب اطاعت برای تصمیمات او نیز ثابت است و علی‌القاعده ولی امر الزامات او را باطل نمی‌گرداند و مردم مکلف به اطاعت از او امر او می‌باشد؛ سوم مرجعی که شئون ولی امر به او ایکال می‌شود، فرقی نمی‌کند که یک فرد باشد یا گروهی از افراد، و ظاهر کلام ایشان و همچنین حکمت ایکال شئون ولی امر شامل ایکال به هر دو مورد می‌شود.

اگرچه آیت‌الله مصباح یزدی در بررسی آیه «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» (آل عمران، ۱۵۹) مفاد آن را در حالت ایجابی «وجوب اخلاقی مشاورت حاکم با مردم» براساس قراین داخلی می‌داند، به این معنا که دستور خدای متعال به حاکم در جهت مشاورت با مردم همانند دستور به عفو و گشایش در امور مردم است و صرفاً برای جذب قلوب مردم و حفظ مصالح اجتماعی است و مفاد سلبی آن را «عدم دلالت بر انتخاب زمامدار از سوی مردم» در نظر می‌گیرد، با این حال ایشان به معیار پذیرش رأی اکثریت از منظر شرعی و حقوقی اشاره می‌کند و آن زمانی است که ادله مردم درباره موافقت یا مخالفت در مورد یک

مسئله، مساوی باشد یا هیچ‌یک از آنان برای دیدگاه خود دلیل قانع‌کننده‌ای ارائه نکرده باشد؛ در این صورت: «چون به هر حال باید یکی از دو قول را برگزید، رهبر رأی اکثریت را می‌پذیرد و قانونیت می‌دهد» (مصباح یزدی، ۱۳۹۳، صص ۲۷۹-۲۹۲).

همچنین ایشان در بررسی آیه «وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ» (شوری، ۳۸) بیان می‌فرماید که عمل کردن براساس رأی مستشاران در صورتی که قطع به خلاف رأی آنان وجود نداشته باشد، براساس «دلالت حکمت»، امری ممدوح و ستوده است؛ چراکه در غیر این صورت مشاورت کاری لغو خواهد بود و با دلالت حکمت فهمیده می‌شود که باید به مشاورت ترتیب اثر داد. «مشاورت» همانند سایر بندهای موجود در آیه مانند «نماز» و «انفاق»، دارای دو گونه واجب و مستحب است و قدر جامع آن است که آیه بر «رجحان» عمل به رأی اکثریت مستشاران دلالت می‌کند؛ در صورتی که قطع به خلاف آن حاصل نشده باشد و وجوب شرعی مشاورت در موارد خاص براساس ادله دیگر اثبات می‌شود؛ اما چون دو آیه مزبور چنین اطلاقی ندارند که بتوان موارد الزامی مشاورت را از آن استفاده کرد و همچنین از هیچ نص دیگری نیز نمی‌توان موارد وجوب مشاورت و وجوب پیروی از رأی اکثریت مستشاران را شناسایی کرد؛ بنابراین در فقدان دلیل تبعدی باید از دلیل عقل کمک گرفت (مصباح یزدی، ۱۳۹۳، صص ۲۷۹-۲۹۲).

عقل حکم می‌کند اولاً در مواردی که مصلحت ضروری در میان باشد و حاکم جامعه به وسیله قطع و یقین خودش نتواند راه‌های رسیدن به آن را بیابد و دستیابی به آن جز از راه مشاورت مقدور نباشد یا دست کم احتمال دستیابی به مصلحت ضروری از راه مشاورت بهتر از طریقه دیگری تلقی شود و این احتمال که شیوه‌های دیگری غیر از مشاورت نیز مصلحت مورد نظر را برای افراد جامعه به دست می‌آورد، تضعیف گردد، مشاورت واجب است؛ ثانیاً اگر حاکم بر اثر مشاورت به بهترین راه‌های دستیابی به مصلحت ضروری دست یافت، باید طبق آن عمل کند. همچنین اگر او پس از مشاورت میان برگزیدن یکی از گزینه‌های مورد نظر دچار شک گردید، باید رأی اکثریت اعضای شوری را ترجیح دهد؛ بنابراین مشورت از باب «طریقت» واجب می‌گردد و وجوب آن صرفاً در مواردی است که دستیابی به مصلحت ضروری

جز از طریق آن امکان‌پذیر نباشد (مصباح یزدی، ۱۳۹۳، صص ۲۷۹-۲۹۲).

در دیدگاه آیت‌الله حائری، ادله شوری که عمدتاً دو آیه «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» (آل‌عمران، ۱۵۹) و «وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ» (شوری، ۳۸) است، هیچ دلالتی بر انتخاب حاکم از طریق مشاورت ندارد؛ زیرا ولایت براساس ادله برای پیامبر اسلام ﷺ، امامان معصوم علیهم‌السلام و فقیه حائز شرایط ثابت است. مفاد ادله شوری براساس جمع عرفی میان ادله ولایت و مشاورت، دو چیز است:

نخست: ادله شوری تنها چیزی که اثبات می‌کنند، بهره‌گیری از آرای مردم در امور مملکتی و منطقه‌ای است که شریعت آن را رها کرده است و بنابراین گستره مشاورت با مردم تا آنجا پیش می‌رود که حکم خاصی از سوی شریعت و حاکم مشروع صادر نشده باشد، و گرنه طبق آیه «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ» (احزاب، ۳۶)، بایستی از دستورهای رئیس دولت اسلامی پیروی کرد؛ هرچند این آیه هیچ‌گونه ولایتی را برای مشاوران یا اکثریت آنان و همچنین وجوب عمل طبق رأی آنان اثبات نمی‌کند؛ چراکه به قرینه عباراتی که پیش و پس از دستور به مشاورت آمده است، غرض از مشاورت با مردم صرفاً جلب رضایت آنان (تطیب القلوب) است؛ باین حال حاکم شرعی با مشاورت مردمی از آرای آنان بهره‌می‌گیرد و دست کم اگر طبق رأی اکثریت آنان عمل نکرده باشد، به رأی اقلیت عمل کرده است و این خللی در اعتبار شوری وارد نمی‌آورد؛ بنابراین اعتبار مشاورت با مردم ملازمه‌ای با اثبات ولایت برای مردم یا اکثریت آنان ندارد (حائری، ۱۳۹۹، صص ۱۱۰-۱۱۱ و ۱۲۱-۱۲۲).

دوم: جمع میان ادله «ولایت» و ادله «شوری» به صورت دیگری نیز امکان‌پذیر است. فقها که از «ولایت» شرعی برخوردارند، باید به منظور صدور احکام مربوط به اداره کشور، با یکدیگر «مشاورت» کنند؛ چون شوری میان دو معنای موسع (مشاورت با مردم) و مضیق (مشاورت فقیهان با یکدیگر) متردد است و اجمال دارد و در چنین مواردی معنای مضیق بر معنای موسع مقدم می‌شود؛ بنابراین در تعارض میان ادله ولایت که هیچ اجمالی در آن متصور نیست و ادله مشاورت که طبق فرض مجمل است، تقدیم

مفاد ادله ولایت سبب می‌شود مقصود از ادله شوری، مشاورت فقیهان با یکدیگر باشد. هر چند ضمیر «هم» به مؤمنان بازگشت دارد، روشن است که فقیهان نیز در دایره مفهومی مؤمنان قرار دارند (حائری، ۱۳۹۹، صص ۱۱۱-۱۱۳).

۲-۳. اختیارات گسترده

ولایت عام حاکم و عدم تفکیک میان «امر دینی» و «امر سیاسی» از مهم‌ترین ویژگی‌های نظام‌های سیاسی اقتدارگرا است و فرد حاکم به تنهایی مسئول تمامی مسائل دینی، سیاسی، اجتماعی، قضایی و غیره است (فیرحی، ۱۳۸۴، ص ۵۵). براساس نظریه «انتصاب» که هر سه اندیشمند مزبور از آن جانبداری می‌کنند، نهاد ولایت فقیه مرکز تصمیم‌گیری سیاسی است (فیرحی، ۱۳۸۴، ص ۲۷۶). به‌طور کلی اختیارات حاکم به دو دسته اختیارات مالی و غیرمالی تقسیم می‌شود. اختیارات مالی در مرحله بعد بررسی می‌شوند. مواردی از اختیارات غیرمالی ولی امر عبارت‌اند از: وضع قوانین حکومتی الزام‌آور؛ مراقبت و نظارت بر اعمال رعیت؛ اجرای حدود، تعزیرات، قصاص و دیات؛ قضاوت در مخاصمات و منازعات رعیت؛ تأسیس ادارات، نهادها و سازمان‌های گوناگون در کشور اسلامی برای ارائه خدمات رفاهی، بهداشتی و مانند آن؛ نصب مسئولان، وزرا، والیان و فرماندهان نیروهای مسلح و دیگر مقامات دولت اسلامی؛ ولایت در جنگ و جهاد ابتدایی و دفاعی (فیرحی، ۱۳۹۴، ج ۲، صص ۴۵۹-۴۶۳). گسترده‌بودن اختیارات حاکم در حکومت اسلامی را می‌توان معادل «تمرکز قدرت» در رژیم‌های اقتدارگرا دانست؛ چراکه مهم‌ترین شاخصه اقتدارگرایی، تمرکز قدرت است (Linz, 2000, p. 70). رهبر در رژیم‌های اقتدارگرا، به‌صورت رسمی محدوده‌های نامشخص از قدرت و اختیارات را در دست دارد؛ اما او اغلب به‌گونه‌ای کاملاً پیش‌بینی‌شده قدرت را به کار می‌گیرد (Brooker, 2000, p. 21).

در دیدگاه آیت‌الله مؤمن قمی، اختیارات حاکم شرعی در قالب صدور احکام حکومتی تجلی می‌یابد و چون صدور چنین احکامی منوط به تأمین مصلحت مسلمانان توسط ولی امر است، نباید آن را اقتدارگرایانه دانست. از منظر آیت‌الله مؤمن دور احکام

حکومی^۱ گستره فراخی دارد. صدور گذرنامه برای سفر به کشورهای خارجی، تنظیم مقررات رانندگی و عبور و مرور وسایل نقلیه، توسعه راه‌های ارتباطی و بزرگراه‌ها و تأسیس نهادها و وزارتخانه‌ها نمونه‌هایی از مصادیق احکام حکومتی است. از آنجا که به جواز احداث چنین اموری در هیچ نص شرعی اشاره نشده است، مشروعیت آنها صرفاً مستند به صدور آن از سوی ولی امر با رعایت مصالح جمعی امت اسلامی است. آیت‌الله مؤمن به برخی از مصالح احکام حکومتی اشاره می‌کند؛ برای مثال برخی از این احکام با هدف رفاه مردم (ترفیه السکنة) یا برای تأمین نیازهای اساسی آنان مانند دفاع از شهروندان صادر می‌گردند (مؤمن قمی، ۱۴۲۵ق، ج ۱، صص ۳۱۶-۳۱۹). لازمه این مطلب، نفی مشروعیت احکام حکومتی است، در صورتی که این احکام تأمین‌کننده مصالح امت نباشد. این مطلب، با تأمل در ماده «حکم» استنباط می‌شود.

حکم عبارت از نظریه محکمی است که به هنگام موارد تشتت آرا و اختلاف انظار اعلام می‌شود و از این رو همه قوانین، مصداق حکم هستند. مردم در مسائل گوناگون، نظرهای مختلفی دارند که فقط حکم می‌تواند به این اختلافات پایان دهد. در دید آیت‌الله مؤمن، مشروعیت احکام حکومتی با وضعیت فطری آدمیان نیز توجیه پذیر است. انسان، مدنی بالطبع است و به صورت اجتماعی زندگی می‌کند و برای اینکه حدود اختیارات افراد محفوظ باشد، سلسله مقرراتی را وضع می‌کنند تا حقوق هر کس معلوم گردد؛ بنابراین تعهد ارتکازی یا صریح آدمیان به التزام قوانین را می‌توان یک دلیل عمومی برای اطاعت از قوانین دانست؛ همان‌طور که اساساً ملاک وضع قوانین در اسلام، رعایت مصالح افراد و اجتماع است تا به منافع خویش دست یابند و از ضررها ایمن گردند. ایشان قوانین را به قوانین ثابت و متغیر تقسیم می‌کند و این توجیه را برای هر دو دسته قوانین ارائه می‌دهد. احکام حکومتی در دسته دوم (قوانین متغیر) قرار دارند (مؤمن قمی، ۱۳۸۷، صص ۶۱-۶۵، ۷۶).

۱. آیت‌الله مؤمن، مشروعیت احکام حکومتی را از آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء، ۵۹) برداشت می‌کند و همانند فقیهان دیگر معتقد است تکرار «اطیعوا» در اطاعت از پیامبر و ولی امر دلالت بر اطاعت از احکام حکومتی آنان دارد.

در دیدگاه آیت‌الله مؤمن، تحقق ولایت منوط به دو مقدمه است که اولین آن، رعایت مصلحت مؤلفی علیه توسط «ولی» است و منظور از مصلحت رعایت منافع ملی و اجتماعی و جلوگیری از زیان‌های بزرگ است که ولی امر براساس سنجش مقتضیات زمان و مکان آنها را تعیین می‌نماید و در این زمینه می‌تواند از آرای مردم یا متخصصان نیز استفاده کند (بهداروند، ۱۳۹۳، صص ۹۲-۹۳).

آیت‌الله مصباح یزدی در بررسی مسئله اختیارات حکومت، استدلالی متفاوت ارائه می‌دهد. براساس اندیشه سیاسی آیت‌الله مصباح یزدی، اختیارات حاکم از وصف «گسترده» برخوردار نیست و او مسئولیت تمام مسائل سیاسی و اجتماعی را بر عهده ندارد، بلکه اختیارات او «محدود» است و با توجه به اختیارات و توانمندی‌های مردم در تصدی امور سیاسی و اجتماعی در شرایط مکانی و زمانی گوناگون تغییر می‌یابد (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ج ۲، صص ۵۰-۵۸).

تفکیک میان اختیارات حکومت و مردم، در دیدگاه آیت‌الله مصباح یزدی، براساس یک قاعده عقلی تعیین می‌گردد: «ضرورت ندارد دولت انجام همه کارها و ایفای همه مسئولیت‌های اجتماعی را به عهده بگیرد، بلکه بسیاری از مسئولیت‌ها را مردم خود می‌توانند عهده‌دار شوند»؛ بنابراین کارویژه حکومت صرفاً آن دسته از مسئولیت‌های اجتماعی را شامل می‌شود که مردم به تنهایی از عهده انجام آن بر نمی‌آیند. اگرچه تعیین چنین اموری شاید در جوامع مختلف و شرایط گوناگون تغییر یابد، در دیدگاه وی دو مقوله تأمین «امنیت داخلی و خارجی» و «بهداشت» از اموری‌اند که مردم به تنهایی نمی‌توانند در تأمین آن همت گمارند؛ چون دفاع در برابر دشمنان به همه افراد جامعه ارتباط پیدا می‌کند و تحقق آن با اِعمال راهکارهای لازم و از پیش برنامه‌ریزی شده ممکن می‌گردد (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ج ۲، صص ۵۰-۵۸).

«دولت» به نمایندگی از «جامعه» با برنامه‌ها و طرح‌های کارآمد و همراهی متخصصان نظامی به شناسایی خطرهای دشمنان و میزان توانمندی آنان می‌پردازد و با فراهم آوردن سلاح و امکانات لازم و آموزش نیروهای انسانی داوطلب به مقابله با تهدیدهای دشمنان می‌شتابد. اهمیت مقوله بهداشت نیز از آن جهت است که در صورت

سهل‌انگاری در آن، تلفات انسانی سهمگینی به بار خواهد آمد و از این رو لازم است تا با کاربست شیوه‌های دقیق و تجربه‌شده از بروز بیماری‌های مهلک جلوگیری شود. با این استدلال، چه بسا مقوله بهداشت با امنیت ارتباط یابد. در مقابل اموری چون ساخت مسکن، پوشاک، اغذیه، تجارت داخلی و خارجی و مانند آن که از سوی مردم صورت می‌گیرد، دولت صرفاً به منظور تنظیم و ایجاد تعادل در عرضه آن و همچنین دعوت مردم جهت محترم‌شمردن قانون و مقابله با متخلفان می‌تواند نقش آفرینی کند؛ همان‌طور که در امور مربوط به تأمین امنیت و بهداشت نیز مردم می‌توانند به صورت اختیاری به کمک دولت بشتابند (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ج ۲، صص ۵۰-۵۸).

اموری دیگر چون آموزش و پرورش و رسیدگی به اقتدار محروم‌اموری‌اند که هم دولت و هم مردم می‌توانند متصدی آن شوند و فقط در صورتی که مردم به طور کامل در تأمین آن مشارکت نکنند، بر عهده دولت گذاشته می‌شود؛ بر این اساس الگوی حکومت اسلامی از الگوی حکومت‌های توتالیتر که در آن همه دولت مستقیماً عهده‌دار همه مسائل اجتماعی می‌شود و مردم در انجام اموری چون کشاورزی و صنعت به عنوان کارگران و مزدبگیران دولت عمل می‌کنند، فاصله می‌گیرد؛ چرا که اصل در حکومت اسلامی آن است که «اموری که از عهده مردم برمی‌آید، به آنها واگذار شود و مالکیت و استقلال مردم محترم شمرده شود». در دیدگاه آیت‌الله مصباح یزدی، دو چیز سبب کاهش مشارکت مردمی می‌شود: نخست گسترش نیازها و پیچیده‌شدن تأمین آنها که عملاً نقش مردم را از صحنه مشارکت سیاسی می‌کاهد و بر نقش آفرینی حکومت می‌افزاید. دوم ضعیف‌شدن ارزش‌های اجتماعی از سوی افراد که سبب می‌شود آنان از برعهده گرفتن مسئولیت امتناع کنند (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ج ۲، صص ۵۰-۵۸)؛ پس در واقع آنچه مشارکت مردمی را می‌کاهد، ساختار حکومت نیست، بلکه یا خود مردم یا مقتضیات زمانه است.

دیدگاه آیت‌الله حائری درباره اختیارات حکومت، جامع دو دیدگاه پیشین است. ایشان معتقد است محدوده اختیارات ولی فقیه فقط براساس ناتوانی و نقصان مردم از رسیدن به مصالحشان تعیین می‌شود؛ بنابراین دایره اختیارات حاکم همواره در حال تغییر

است و مرز میان اختیارات حاکم و مردم، توانایی و ناتوانی مردم از انجام فعالیت‌های عمومی است و قاعدتاً ولی فقیه نباید در مواردی که مردم توان برآوردن نیازهایشان را دارند، دخالت کند (حائری، ۱۳۹۹، صص ۱۸۴-۱۸۹).

آنچه در تحلیل دیدگاه آیت‌الله حائری گفتنی است آنکه ولی فقیه باید براساس مصالح مردم عمل کند؛ چراکه غرض از ولایت او جبران کمبودهای آنان است؛ بر این اساس هرگونه تصمیم‌گیری و عملکرد حاکم که براساس مصالح مردم نباشد، باطل است؛ زیرا ولایت ولی فقیه همانند ولایت پیامبر ﷺ و امام علیؑ نیست که نصوصی مانند «التَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» (احزاب، ۶) آن را شامل شود. قضاوت برای رفع خصومت، اجرای حدود و تعزیر، تعیین تکلیف در موارد تعارض منافع اشخاص با یکدیگر مانند تعیین قیمت کالا و امور دیگری چون تعیین اول ماه، زمان حج و افطار از دیگر کارویژه‌های حاکم است که خصیصه مشترک همه آنها، ناتوانی مردم از برعهده گرفتن آنها است و قهراً حاکم باید چنین اموری را در دست گیرد (حائری، ۱۳۹۹، صص ۱۸۴-۱۸۹).

در دیدگاه آیت‌الله حائری، ساختار حکومت در اسلام به صورت تفصیلی تعیین نشده است و اموری مانند فردی یا شورایی بودن حکومت، تک‌مجلس یا دومجلسی بودن، برگزیدن نمایندگان از سوی مردم یا حاکم، براساس مقتضیات زمانی و مکانی سنجیده می‌شوند. ایشان با اشاره به دو دیدگاه تمرکزگرایی و کثرت‌گرایی در ساخت حکومت، هیچ کدام از دو آن را نمی‌پذیرند؛ تمرکزگرایی در تنظیم مناسبات دولت مفید است؛ اما ممکن است به استبداد گراییده شود و کثرت‌گرایی نیز هرچند گراییدن به استبداد را اندک می‌گرداند، نبود مرکزیت و انسجام منجر به پدیداری چالش‌هایی خواهد شد؛ بنابراین حکومت اسلامی از دیدگاه آیت‌الله حائری دارای یک ساخت دیگر است که از مزایای هر دو گونه تمرکز و کثرت برخوردار است (حائری، ۱۳۹۹، صص ۲۰۸-۲۱۰).

طبق دیدگاه ایشان، همه فقیهان جامع‌الشرایط از ولایت شرعی برخوردارند و هرگاه یکی از آنان در مسئله‌ای اعمال ولایت کند، فقیه دیگر نمی‌تواند در آن مسئله برای او مزاحمت ایجاد کند. باین حال هرگاه از فقیه‌ی که در یک مسئله بر دیگران مقدم شده

است، خطایی سرزند، فقیهان دیگر می‌توانند در آن مسئله ولایت خویش را اعمال کنند و بدین طریق از استبداد جلوگیری می‌شود. افزون بر پاییدن فقیهان توسط یکدیگر، مراقبت امت بر عملکرد فقیهان و همچنین مشاورت حاکم با نخبگان و متخصصان، ابزارهای سه‌گانه در جلوگیری از بروز استبداد در حکومت اسلامی هستند (حائری، ۱۳۹۹، صص ۲۰۸-۲۱۰).

نتیجه‌گیری

عدم انطباق مبانی و مؤلفه‌های اقتدارگرایی بر نظریه فقهی سیاسی آیت‌الله مؤمن قمی، مصباح یزدی و حائری، دستاورد این مقاله است. در دیدگاه سه فقیه مزبور، اقتدار سیاسی مقوله‌ای مرکب از دو عنصر «اذن الهی» و «رضایت مردم» است که اولی ناظر به حقانیت و صلاحیت زمامدار (اقتدار حقیقی) است و دومی صرفاً به پذیرش مردمی در مرحله تحقق خارجی حکومت (اقتدار عملی) اشاره می‌کند. بسیط‌نبودن اقتدار سیاسی به دلیل چالش‌هایی است که ثبات جامعه را به خطر می‌اندازد و ناتوانی مردم از اثرگذاری بر اقتدار حقیقی حاکم به دلیل آن است که حاکم بایستی صلاحیت‌های حکمرانی را شخصاً به دست آورده باشد و همانند هر فن دیگری مردم از خلق صلاحیت برای افراد متخصص ناتوان‌اند. با این حال مردم در تأسیس و اداره حکومت نقش دارند که هر دو به حوزه اقتدار عملی (نه اقتدار حقیقی) مربوط می‌شود و از این رو اختیارات حکومت از وصف گسترده برخوردار نیست، بلکه اختیارات حکومت در مقایسه با توانایی و ناتوانی مردم در انجام فعالیت‌های عمومی سنجیده می‌شود و حاکم در هر موردی که مردم از توانایی انجام دادن عاجزند، لازم است بر پایه مصالح مردم عمل کند.

فهرست منابع

* قرآن کریم.

۱. آرت، هانا. (۱۳۸۸). میان گذشته و آینده: هشت تمرین در اندیشه سیاسی (مترجم: سعید مقدم). تهران: نشر اختران.
۲. بهداروند، محمد مهدی. (۱۳۹۳). بررسی وظایف و حدود اختیارات ولی فقیه برگرفته از درس‌های خارج فقه آیت‌الله محمد مؤمن قمی رحمته. قم: دفتر نشر معارف.
۳. حائری، سید کاظم. (۱۳۹۹ق). أساس الحكومة الإسلامية. بیروت: مطبعة النيل.
۴. حائری، سید کاظم. (۱۴۲۴ق). ولاية الأمر في عصر الغيبة. قم: مجمع الفکر الاسلامی.
۵. طوسی، نصیرالدین. (۱۳۳۵). رساله امامت (محقق: محمد تقی دانش‌پژوه). تهران: دانشگاه تهران.
۶. فیرحی، داود. (۱۳۸۱). شیعه و مسئله مشروعیت: بین نظریه و نص. سیاست، ش ۵۷، صص ۲۱۷-۲۴۶.
۷. فیرحی، داود، ۱۳۷۸. قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام. تهران: نشر نی.
۸. فیرحی، داوود. (۱۳۸۴). نظام سیاسی و دولت در اسلام. تهران: سمت.
۹. فیرحی، داوود. (۱۳۹۴). فقه و سیاست در ایران معاصر (ج ۲). تهران: نشر نی.
۱۰. مصباح یزدی، محمد تقی. (۱۳۸۲). کاوش‌ها و چالش‌ها (ج ۲). قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمته.
۱۱. مصباح یزدی، محمد تقی. (۱۳۸۳). در پرتو ولایت. قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمته.
۱۲. مصباح یزدی، محمد تقی. (۱۳۸۶). نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه. قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمته.
۱۳. مصباح یزدی، محمد تقی. (۱۳۸۸). انقلاب اسلامی؛ جهشی در تحولات سیاسی تاریخ. قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمته.

۱۴. مصباح یزدی، محمدتقی. (۱۳۹۱ الف). مشکات: نظریه حقوقی اسلام. قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
۱۵. مصباح یزدی، محمدتقی. (۱۳۹۱ ب). مشکات: نظریه سیاسی اسلام. قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
۱۶. مصباح یزدی، محمدتقی. (۱۳۹۳). مشکات: حقوق و سیاست در قرآن. قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
۱۷. مصباح یزدی، محمدتقی. (۱۳۹۶ الف). اخلاق و سیاست، درس‌های اخلاق ماه مبارک رمضان ۱۳۹۶. پایگاه اطلاع‌رسانی آثار حضرت آیت‌الله مصباح یزدی: mesbahyazdi.ir.
۱۸. مصباح یزدی، محمدتقی. (۱۳۹۶ ب). مشکات: پرسش‌ها و پاسخ‌ها. قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
۱۹. مصباح یزدی، محمدتقی. (۱۳۹۷). حکیمانه‌ترین حکومت. قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
۲۰. مک کالوم، جرال. (۱۳۸۳). فلسفه سیاسی (مترجم: بهروز جندق). قم: کتاب طه.
۲۱. مؤمن قمی، محمد. (۱۳۷۸). دین و مشارکت سیاسی در گفتگو با آیت‌الله محمد مؤمن. علوم سیاسی، ش ۷، صص ۶-۲۱.
۲۲. مؤمن قمی، محمد. (۱۳۸۶). ادله بیعت در قرآن. فقه اهل بیت علیهم السلام، ش ۵۱، صص ۳۴-۶۱.
۲۳. مؤمن قمی، محمد. (۱۳۸۷). قوانین ثابت و متغیر. فقه اهل بیت علیهم السلام، ش ۵۶، صص ۶۰-۸۱.
۲۴. مؤمن قمی، محمد. (۱۴۱۵ ق). کلمات سدیدة فی مسائل جدیدة. قم: مؤسسه النشر الإسلامی.
۲۵. مؤمن قمی، محمد. (۱۴۲۵ ق). الولاية الإلهية الإسلامية أو الحكومة الإسلامية (ج ۱). قم: مؤسسه النشر الإسلامی.
26. Brooker, Paul. (2000). *Non-Democratic Regimes*, London: Macmillan Press.
27. Linz, Juan J. (2000). *Totalitarian and Authoritarian Regimes*, London: Lynne Rienner Publishers.

References

* The Holy Qur'an.

1. Arendt, H. (1388 AP). *Between the past and the future: eight exercises in political thought* (Moghadam, S. Trans.). Tehran: Akhtaran Publications. [In Persian]
2. Behdarvand, M. M. (1393 AP). *An examination of the duties and limits of the authority of the jurist*, taken from the Darse Kharij Courses of Ayatollah Mohammad Momen Qomi. Qom: Education publishing office. [In Persian]
3. Brooker, P. (2000). *Non-Democratic Regimes*, London: Macmillan Press.
4. Feirahi, D. (1381 AP). Shia and the issue of legitimacy: between theory and text. *Journal of Politics*, 57, pp. 217-246. [In Persian]
5. Firhi, D. (1378 AP). *Power, knowledge and legitimacy in Islam*. Tehran: Ney Publishing [In Persian].
6. Feirahi, D. (1384 AP). *Political system and government in Islam*. Tehran: Samt. [In Persian]
7. Feirahi, D. (1394 AP). *Jurisprudence and politics in contemporary Iran*. Tehran: Ney Publications. [In Persian]
8. Haeri, S. K. (1399 AH). *The basis of Islamic government*. Beirut: Al-Nil Publications. [In Arabic]
9. Haeri, S. K. (1424 AH). *Wilayat al-Amr fi Asr Al-Ghaibah*. Qom: Majma' al-Fikr al-Islami. [In Arabic]
10. Linz, J. J. (2000). *Totalitarian and Authoritarian Regimes*, London: Lynne Rienner Publishers.
11. McCallum, G. (1383 AP). *Political philosophy* (Jandaghi, B, Trans.). Qom: Kitab Taha. [In Persian]
12. Mesbah Yazdi, M. T. (1382 AP). *Explorations and challenges*. Qom: Publications of Imam Khomeini Educational and Research Institute. [In Persian]
13. Mesbah Yazdi, M. T. (1383 AP). *In the light of the Wilayat*. Qom: Publications of Imam Khomeini Educational and Research Institute. [In Persian]

14. Mesbah Yazdi, M. T. (1386 AP). *A brief look at the theory of Wilayat Faqih*. Qom: Publications of Imam Khomeini Educational and Research Institute. [In Persian]
15. Mesbah Yazdi, M. T. (1388 AP). *Islamic Revolution; A leap in the political developments of history*. Qom: Publications of Imam Khomeini Educational and Research Institute. [In Persian]
16. Mesbah Yazdi, M. T. (1391 AP, B). *Meshkat: The Political Theory of Islam*. Qom: Publications of Imam Khomeini Educational and Research Institute. [In Persian]
17. Mesbah Yazdi, M. T. (1391AP, A). *Meshkat: Islamic legal theory*. Qom: Publications of Imam Khomeini Educational and Research Institute. [In Persian]
18. Mesbah Yazdi, M. T. (1393 AP). *Meshkat: law and politics in the Qur'an*. Qom: Publications of Imam Khomeini Educational and Research Institute. [In Persian]
19. Mesbah Yazdi, M. T. (1396 AP, A). *Ethics and politics*, lessons on the ethics of the holy month of Ramadan 2017. Information Website for the works of Ayatollah Mesbah Yazdi mesbahyazdi.ir. [In Persian]
20. Mesbah Yazdi, M. T. (1396 AP, B). *Problems: questions and answers*. Qom: Publications of Imam Khomeini Educational and Research Institute. [In Persian]
21. Mesbah Yazdi, M. T. (1397 AP). *The wisest government*. Qom: Publications of Imam Khomeini Educational and Research Institute. [In Persian]
22. Momen Qomi, M. (1378 AP). Religion and political participation in a conversation with Ayatollah Mohammad Momen. *Political Science*, 7, pp. 6-21. [In Persian]
23. Momen Qomi, M. (1386 AP). Evidence of allegiance in the Qur'an. *Ahl al-Bayt Jurisprudence*. 51, pp. 34-61. [In Persian]
24. Momen Qomi, M. (1387 AP). Fixed and variable rules. *Ahl al-Bayt Jurisprudence*. 56, pp. 60-81. [In Persian]

25. Momen Qomi, M. (1415 AH). *Kalamat Sadidah fi Masa'il Jadidah*. Qom: Islamic Publications Office. [In Arabic]
26. Momen Qomi, M. (1425 AH). *Al-Wilayat al-Ilahiyah al-Islamiyah Awe al-Hukumah al-Islamiyah*. Qom: Islamic Publications Institute. [In Persian]
27. Tusi, N. (1335 AP). *Treatise on Imamate* (Daneshpajouh, M. T, Ed.) Tehran: University of Tehran. [In Persian]

